



نوشته باشد و نداند که اگر روزی به اجبار تبدیل وضعیت و ارتقا در دانشگاه خواست کاغذی سیاه بکند باید به فهرست مقالات فارسی که اصلاً ندیده و نشنیده مراجعه کند! در یک صفحه نوشته معمولیش (نامه اداری) چند غلط نمایان املایی و انشایی باشد و... زیرا او «دکتر» است و ایرج افشار نه! و این آقا/خانم «دکتر» عضو هیأت علمی دانشگاه یا به تعبیر خود و دانشجویانش «استاد» دانشگاه باید خانه و خودروی آن چنانی و درخور شأن استادی داشته باشد که کتاب داشتن و خواندن و نوشتن و ساده اما انسانی و علمی زیستن به کار نمی آید و دون مقام اجل آقا و خانم دکتر استاد دانشگاه است.^۵ وای بر ما و وای بر فرهنگ ایران که با رفتن افشارها هر بار باید گفت «دیگر چه امید ماند»

شرممان بادز پشمینه آلوده خویش

گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

۵. روشن تر از آفتاب است که در این باره همیشه استثناهایی بوده اند و هستند و خواهند بود که روی سخن با آنها نیست و نباید این بشکوی را جسارتی عام تلقی کرد.

جانشینانی برای ایرج افشارها نه البته در آن سطح از دانش و کار که تقریباً محال است بلکه حتی یک از چند آنها را داشت. استاد افشار لیسانسیه (کارشناس) حقوق بودند اما کیست که بخواهد یا بتواند انکار کند که بیش از همه به اصطلاح دکترهای ادبیات و تاریخ به فرهنگ و ادب ایران خدمت کرده اند؟ ایشان با همان مدرک به ظاهر لیسانس اما دانش و تجربه و آثار در اصل فراتر از صدها دکتر در سالهای (۱۳۴۸-۱۳۵۷) در دانشگاه تهران و در سال (۱۳۶۸) در دانشگاه برون سوئیس در دوره های عالی تدریس کرده اند ولی می دانیم که با آیین نامه های امروزی استاد ایرج افشار و نیز کسانی چون مرحومان استاد فروزانفر، استاد مینوی، استاد نفیسی، استاد همایی و... اجازه و صلاحیت تدریس و استخدام در دانشگاه های ایران را نداشتند/ندارند!!! زیرا شرط حق التدریس و نیز عضویت در هیأت علمی دانشگاه داشتن کاغذ پاره ای به نام فوق لیسانس و دکتر است؛ هر چند که دارنده بعضاً نازنده آن در رشته ادبیات یا تاریخ نام استاد افشار را نشنیده باشد و بدیع الزمان فروزانفر را نشناسد؛ غیر از پایان نامه تحصیلی و مقاله/مقالات برگرفته از آن چیز دیگری

ایرج افشار؛ علامه ایران شناس

محمد حسن ابریشمی*



پایان عصر تاریک قاجاران، که به تقریب اوضاع ایران بزرگ را در آن روز گاران در مقیاس کوچکتر تبیین می کند، شرحی درباره اقدامات چندجانبه بسی مؤثر استاد ایرج افشار در معرفی سرزمین ایران و آثار و مظاهر و مفاخر گذشته آن آمده است.

جلوه های فرهنگی و مدنی ایران بعد از اسلام تا پیش از حمله مغولان، در سال ۶۱۷ هـ، بسی انبوه و قابل توجه بوده است. در گستره ایران بزرگ (به مفهوم جغرافیایی بس پهناور آن در قدیم) هزاران دانشمند نشو و نما یافته و آثار و تألیفات بی شماری از آنان بر جای بوده است. شهرها و آبادی های آن بسیار آباد و پر نعمت و جمعیت بود. مغولان با کشتارهای میلیونی ایرانیان، بسیاری از شهرها و آبادی ها را به کلی ویران کردند و همه مظاهر فرهنگی و مدنی را از میان بردند. در پی آن، سلاطین ترکستانی تبار حاکم بر ایران اقداماتی در جهت عمران و آبادی

دل بستگی فوق العاده به وطن مألوف سراسر وجود و فکر و ذکر استاد ایرج افشار را گرفته بود. به همین دلیل به ایران بزرگ، این مرز پر گهر، و هر آنچه بدان مربوط و منسوب است، همواره تیزبینانه توجه داشتند و در جهت شناخت ایران و جلوه های فرهنگ و مدنیت ایرانی، به منظور شناساندن ابعاد و دامنه آن عمری تلاش کردند و به شیوه های بسی مؤثر در معرفی فرهنگ و تمدن ایران، مخصوصاً بعد از اسلام، به ایرانیان و جهانیان گام های بلند و استوار برداشتند. آثار و نوشته های بی شمار استاد ایرج افشار جلوه های تابناک بر جای مانده و آثار از میان رفته فرهنگ ایرانی را به نمایش می گذارد و علل و اسباب انحطاط آن را نشان می دهد؛ و در واقع راهنمای احیا و بازسازی جلوه های باشکوه از میان رفته است. در این مقاله با نگاهی گذرا بر جلوه های درخشان نیشابور بعد از اسلام تا حمله مغولان، و سپس ادوار تیره آن دیار تا



انجام دادند، اما در طی یک و نیم قرن حکومت شاهان قاجار (۱۱۹۳-۱۳۴۳ ه.ق) به سبب فساد سلاطین و درباریان و نفوذ انگلیس و روس، فقر و جهل فراگیر گردید و بخش‌های پهناور از پیکره ایران جدا شد و بزرگمردی چون میرزاتقی خان امیر کبیر پس از چهار سال صدراعظمی (۱۲۶۴-۱۲۶۸ ه.ق) که چیزی نمانده بود با مدیریت هوشیارانه و اقدامات سریع خود به ریشه‌کنی نفوذ و فساد بیگانگان و درباریان، جهل و فساد، و در نتیجه بازسازی و اعتلای جلوه‌های فرهنگی و مدنی گذشته ایران توفیق یابد، ناجوانمردانه به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید.

دامنه و عمق فرهنگ و مدنیت ایرانی و صدمات و لطماتی که بر آن وارد شده، و آنچه از میان رفته یا برجاست، قابل اندازه‌گیری و سنجش نیست اما با بررسی پاره‌ای از مستندات و شواهد موجود درباره نیشابور می‌توان زمینه گمانه‌زنی ذهنی را برای ایران بزرگ فراهم کرد. چون نیشابور پس از اسلام تا کشتارهای مغولان (که همه جلوه‌ها و آثار فرهنگی و مدنی آن معدوم، و جمعیت میلیونی آن و نوابغی چون عطار قتل عام شدند)، و پس از آن تا پایان عصر قاجاران، به تقریب می‌تواند تجسم بخش اوضاع و احوال ایران بزرگ در آن روزگار خوش تا سال ۶۱۷ هجری، و در پی آن دوران‌های تیره، و بسی تاریک تا پایان عصر قاجار باشد.

ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ ه)، کتابی عظیم، در حدود هشت مجلد، تحت عنوان *التاریخ الکبیر النیشابوری*، نوشته که تلخیصی بس موجز از آن توسط محمد بن حسین خلیفه نیشابوری در قرن هشتم هجری، با عنوان *تاریخ نیشابور*، به فارسی ترجمه شده و اصل آن از بین رفته است. همین تلخیص عظمت و شکوه نیشابور و جلوه‌های فرهنگی و تمدنی آن را در سده چهارم هجری نشان می‌دهد، و از جمله نام ۲۶۸۰ نفر از بزرگان و دانشمندان نیشابور، در فاصله حدود سال‌های ۱۰۰ تا ۴۰۰ هجری، در آن ثبت شده است.^۱ قطعاً در پی تألیف تاریخ نیشابور، یعنی در سده‌های پنجم و ششم تا حمله مغولان نیز، نیشابور صدها دانشمند و ادیب و سخنور (همچون خیام، امیر معزی و عطار نیشابوری) در دامن خود پرورده است که برخی از آنان تألیفات فراوان داشته‌اند؛ از آن جمله ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹ ه) که تعداد تألیفات وی

افزون بر عدد سال‌های عمر او (هشتاد و شش عنوان) است.^۲ نمونه دیگر ابوالحسن بیهقی (معروف به ابن فندق، ۴۹۳-۵۶۵ ه) که بر لوحه بُرنزی روی مرقدش از جمله نوشته‌اند: ابوالحسن بیهقی در ۷۲ سال عمر ۷۳ کتاب تألیف کرده است؛^۳ و به نوشته مرحوم مصاحب: «ابوالحسن بیهقی به همراه پدرش در سال ۵۰۷ با خیام نیشابوری ملاقات کرده، و ۸۰ تألیف داشته است.^۴ در آن موقع محدوده نواحی نیشابور به تقریب عرصه استان خراسان کنونی را در بر می‌گرفته و از جمله بیهقی (سبزوار کنونی) از توابع آن بوده است. همچنین عرصه بسی وسیع شهر نیشابور پیش از حمله مغولان بسیار آباد و باشکوه بود و ۳۶ کیلومتر مربع را زیر پوشش داشت. اصطخری در سال ۳۴۲ هجری نوشته است: «نیشابور را ابر شهر خوانند... مساحت شهر فرسنگی در فرسنگی بود... و در خراسان هیچ شهری بزرگتر از نیشابور نیست و هوای نیشابور از دیگر هواهای خراسان بهتر است... و از نیشابور دبیران و ادیبان معروف خاسته‌اند و علمای مشهور؛ نه‌چندان که شرح توان داد».^۵ در همان تلخیص موجز حاکم نیشابوری اوصاف فراوانی از عمران و آبادی نیشابور سده چهارم آمده. از آن جمله است (تاریخ نیشابور، ص ۲۰۰-۲۰۱):

«تمامی محلات چل و هفت بود. و یک محله متوسط را که نه بزرگ و نه خرد محله جولاهگان [بافندگان] گفتندی، سبب کوچه زیادت داشت [...] محله نصرآباد، اعلاء [بالای] شهر بود، بزرگ و عریض، محل علما و تجار بود. امام حاکم گفت: چل بازارگان بود به وقت عبدالله طاهر [فرمانروای خراسان ۲۱۵-۲۳۰ ه]، به هر عیدی یکی از ایشان اهل شهر را دعوتی کردی که همه خلایق شهر را فرا رسیدی. عبدالله طاهر پرسید که از آن جماعت [بازرگان] کدام طعام‌دهنده‌تر است و طریق [؟] طریف: نادر، شگفت‌تر؟ گفتند: حسین بن محمد نصرآبادی. او را حاضر کرد و از رسوم دعوت و عادت ایشان پرسید. فصلی بگفت در ترتیب دعوت که عبدالله از آن تعجب کرد، و جاه و مال و حشمت و دعوت و سخاوت نفس او [عبدالله] پیش او [حسین] اندک نمود، گفت: خراب مباد شهری که درو چنین

۱. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۱، ۱۹.

۲. ابومنصور ثعالبی، *لطائف المعارف*، ترجمه دکتر علی‌اکبر شهایی خراسانی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۸، ص ۲۸ و ۳۱ مقدمه.

۳. آرامگاه ابوالحسن بیهقی در ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی سبزوار، در بخش ششتمد بقعه‌ای است با بارگاهی شامل دو قطعه بلوک سیمانی بزرگ عمود بر هم (مشابه دو درگاه سیمانی متقابل مدخل دانشگاه تهران) و سنگ مرقدی برجسته، که روی آن لوحه فلزی دربردارنده شرح احوال اوست. در سال ۱۳۶۷ با آقای دکتر ناصر تکمیل همایون، در پی ردیابی مسیر جاده ابریشم، از آن دیدار کردیم.

۴. *دایرةالمعارف فارسی*، به کوشش غلامحسین مصاحب، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵، ذیل «بیهقی».

۵. *مسالك و ممالک*، تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری (ترجمه فارسی *المسالك والممالک*)، از قرن ۵-۶ ه، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۰۴.

۱. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۱، ۱۹.

ارباب مروت باشد.»

آن جلوه‌های درخشان فرهنگ و مدنیت نیشابور با آن شکوه و عظمت در حمله مغولان از میان رفت. همه اهالی شهر قتل عام شدند و از جمله دانشمند و عارف بزرگ، شیخ فریدالدین عطار، و دیگر بزرگان و دانشمندان نیشابوری کشته شدند. سرنوشت دیگر بلاد ایران کم و بیش مشابه نیشابور بود. تاتاران وحشی کشتند و سوختند و خراب کردند. همه تأسیسات فرهنگی و مدنی و نیز مبانی اخلاقی را در هم ریختند و از میان بردند. اگر چه جانشینان آنان و حکومت‌های بعدی تا حدودی به ترمیم ویرانی‌ها پرداختند، اما نیشابور هرگز شکوه و عظمت گذشته را باز نیافت؛ به خصوص که در عصر قاجاریه فقر و جهل و ویرانی بر آن مستولی بود و رو به انحطاط گذاشت. در چنین شرایط و احوالی دیگر از آن جلوه‌های درخشان فرهنگ و مدنیت و انبوهی بزرگان و دانشمندان اثری نبود. ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۰ قمری ضمن سفر به خراسان توقیفی در نیشابور داشته که میرزا قهرمان امین لشکر از همراهان وی، در روزنامه سفر خراسان (ص ۱۸۵)، ذیل عنوان «توقف در نیشابور» از جمله نوشته است:

«... میل کردیم که از راه بازار و شهر نیشابور حرکت کرده، تماشا بکنیم. از میان شهر و بازار حرکت کردیم: اولاً شهر کثیف خرابی است، ثانیاً خانه‌های بد و کوچه‌های بدی دارد. بازار و دکان هم تعریفی نداشت، مثل دکان‌های دهات و قصبات بود. دیوارهای قلعه شهر تمام خراب است. مردم شهر تمام فقیر و گدا و بدوضع هستند. می‌گویند از سال قحط و گرانی، که دوازده سال قبل (۱۲۸۸ قمری) باشد، که پریشانی مردم به حد کمال رسید، بر خرابی آنجا افزود [...] در عرض راه مر کب اعلیحضرت همایونی [...] از بدی جا و هوای این منزل حکایت فرمودند [...] مقبره شیخ [عطار] هم مخروبه شده است. در سنگی بلند، که در بالای قبر او واداشته‌اند، شرحی حجاری شده و چند جای سنگ پریده است. می‌گویند حاجی محمد ولی میرزا وقتی حکومت خراسان را داشته است تیراندازی کرده، با گلوله، این سنگ را نشان کرده بود...»^۶

مطالب مزبور شمه‌ای از خرابی‌های غم‌انگیز نیشابور در عصر ناصرالدین شاه را تجسم می‌بخشد و در عین حال جهل و جنون یکی از شاهزادگان قاجار حاکم بر ایالت خراسان و

۶. میرزا قهرمان امین لشکر، روزنامه سفر خراسان، به همراهی ناصرالدین شاه، سال ۱۳۰۰، به کوشش ایرج افشار و رسول دریاگشت، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.

سرنوشت بخش عظیمی از مردم ایران را به نمایش می‌گذارد. فرمانروایی که به جای مرمت آرامگاه دانشمند، عارف و شاعر بزرگ ایرانی که از مفاخر و نوابغ جهان اسلام و عالم بشریت به حساب می‌آید سنگ‌نوشته عمود بر مرقد وی را با گلوله‌های اسلحه‌آتشین هدف می‌گیرد و کتیبه کهن روی آن را خدشه‌دار می‌کند؛ همان سان که مغولان، اجداد پیشین قاجاران، سینه خود عطار را آماج تیرهای جان‌سوز قرار دادند. گویی نیشابور پس از حمله تاتاران (سال ۶۱۷ هـ) تا پایان عصر قاجار طلسم شده، و همواره عرصه تاخت‌وتاز قبایل وحشی ترکستانی بوده و روی آبادی ندیده است. در واقع آن نیشابور پرشکوه و باشندگان خردمندش تا سال ۶۱۷ هجری در مقایسه با شرایط و اوضاع پس از آن تا پایان عصر قاجار می‌تواند تجسم بخش اوصاف بهشت آرمانی و دوزخ خیالی باشد که مهاجمان ترکستانی موجد تبدیل آن گلستان به گلخن شده‌اند.

بی‌گمان حتی نیشابور کنونی که به همت اهالی هوشمند و مسئولان باادبیت آن به سرعت در حال آبادی و تحول است، تا رسیدن به درجه تعالی عهد عطار، خیام، ثعالبی و حاکم نیشابوری و پیش از آن، فاصله دور و درازی دارد؛ همان سان که ایران برای رسیدن به وضعیت پیش از سال ۶۱۷ هجری همت و حمیت فوق‌العاده مردان و زنان به‌ویژه جوانان کنونی و آینده این مرز و بوم را می‌طلبد؛ به خصوص که باید تلاش‌های آنان سنجیده، هماهنگ و مستمر، تحت برنامه و مدیریتی برآمده از خرد جمعی فارغ از عصبیت‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی و غیر آن انجام شود.

باری، نیشابور کهن تا حمله مغولان با آن همه شکوه و جلوه‌های فرهنگی و مدنی و کثرت مشاهیر و دانشمندان، در مقام مقایسه با نیشابور عصر قاجاریه، به تقریب آینه تمام‌نمای ایران بزرگ در سال ۶۱۷ هجری، در مقایسه با ایران روزگار قاجاران، در مقیاس خردتر است. مطلب دلنشین استاد دکتر شفیع کدکنی، در مطلع پیشگفتار تاریخ نیشابور (ص ۱۳) تا حدودی گویای دوران باشکوه نیشابور قدیم، و دوره ویرانی آن است. به علاوه در بردارنده راهکاری برای بازسازی جلوه‌های گذشته آن است که به کار بازسازی زیبایی‌های فرهنگ و مدنیت گذشته کهن دیارمان «ایران بزرگ» نیز می‌آید:

«این نیشابور، در نگاه من، فشرده‌ای است از ایران بزرگ. شهری در میان ابرهای اسطوره و نیز در روشنای تاریخ [...]، تاریخ این سرزمین را باید از گوشه و کنار کتاب‌های کهنه و سفال‌های

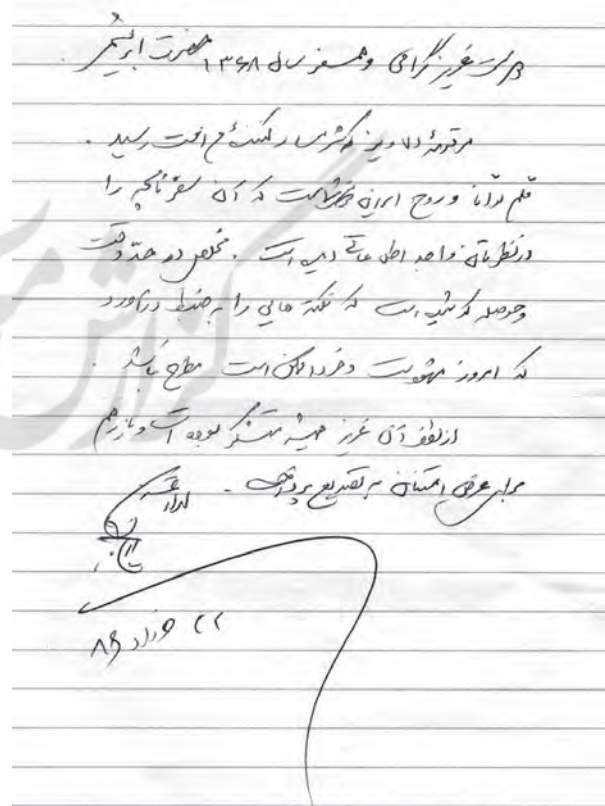
یا ارسال این گونه آثار برایشان، بسیار جدی و همواره مقید بود. با همان هدف‌ها، با عشق و انگیزه بیشتر، به دفعات به سیر و سفر در بلاد کهن دیارِ ما «ایران» پرداخت، در سفرهای طولانی همه مناطق کشور را زیر پا گذاشت، و نقاط و نواحی فراوانی را به دقت و ارسائی کرد و از دیدار روستاها و مواضعی دور از راه‌های اصلی، در نواحی بسیار صعب‌العبور و مارلو بسی شادمان می‌شد. در هر گوشه از ولایات دوستان و آشنایان فاضلی پیدا می‌کرد و در هر سفر که سری به آن نقاط می‌زد، به سراغشان می‌رفت و در گزارش‌های خود از آنان یاد می‌کرد. در این سفرهای دور و دراز، شرایط طبیعی و عوامل اقلیمی، اوضاع و احوال تاریخی و فرهنگی، کشاورزی و اجتماعی هر روستا و آبادی را به دقت مورد توجه قرار داده و، مستقیماً یا با پرس‌وجو، اطلاعات دست اول و مهمی کسب می‌کرد. در بسیاری از سفرها همسر ارجمند استاد ایرج افشار، روان‌شاد بانو شایسته افشاریه، همراه ایشان بود. در خیلی از سفرها نیز برخی از دانشمندان و پژوهشگران و ایران‌شناسان معاصر ایرانی و گاه خارجی ایشان را همراهی می‌کردند؛ و بیشتر از همه استاد پیر کهن دیار ما، دکتر منوچهر ستوده، این توفیق را داشته است.^۷ در مدت طی طریق و توقف‌های بین راهی در شهرها و آبادی‌های مسیر، صحبت‌های همسفران گل می‌کرد و موضوعات پیرامون مواضع و آبادی‌های مسیر و اطراف و جوانب آن دور می‌زد و از جمله، خاطرات سفرهای پیشین در هر منطقه، برشمردن معارف و مشاهیر، ظرایف و طرایف شهرها و آبادی‌ها، و به طور کلی مقولات مربوط به منطقه سفر و مباحث ایران‌شناسی گفت‌وگو می‌شد. این هیچ‌مدان نیز افتخار همسفری ایشان به خراسان را در تابستان ۱۳۶۸ پیدا کردم. نکات بسیاری از شیوه تحقیق و گفتارهای ایشان در طول سفر، اقامت‌های مشهد، تربت حیدریه و خواف، آموختم.^۸ در ایام نوروز ۱۳۸۶ در گزارش‌های بسی دلنشین *سفرنامه‌چه* ایشان (*گلگشت در وطن*) را با دقت، برخی مباحث را دو بار، مطالعه کردم و لذت بردم و خیلی چیزها یاد گرفتم، چون مباحث و موضوعات ایران‌شناسی آن قابل توجه، و مقولاتی

عتیق موزه‌های بیگانه و سنگ‌قبرهای شکسته فراهم آورد؛ چرا که چیزی برای او باقی نگذاشته‌اند و هر چه داشته با فیروزه‌هایش، در غارت شبانه تاتار، گاهی نگین انگشتری زاهدان ریائی شده است و گاهی خورجین اسب روسپیان را آراسته است. برای بازسازی این نیشابور، باید جان کند. با شعارهای روزنامه‌نویسان و فرمایشات خطیبان حرفه‌ای، هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. باید جان کند و هر پاره‌ای از این موجودیت را، با هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر است، به دست آورد و بررسی کرد و شناخت؛ درست مانند قدحی بلورین از میراث نیاکان تو که بر سنگ شکسته است و هر پاره‌ای از آن در گوشه‌ای افتاده و تو می‌خواهی اجزای پراکنده آن قدح شکسته را، با کیمیای عشق، به هم جوش دهی و آن را از نو بیافرینی. تا این قدح کامل شود، به تمام ذرات گمشده آن نیاز داری...» به راستی استاد ایرج افشار، برای ترسیم و تجسم ابعاد و دامنه فرهنگ و تمدن کهن دیار ما «ایران بزرگ» از جان مایه گذاشت. برای فراهم آوردن اجزای بسی پراکنده پیدا و پنهان آن، با شیوه‌های مختلف، راه‌های دشوار و دور و دراز را طی کرد و با شور و شوق فراوان اطراف و اکناف عالم را گشت. چه روزها و ساعاتی را در عظیم‌ترین کتابخانه‌ها و موزه‌های دور دست جهان صرف نکرد و روزهای متمادی به استنساخ نسخ خطی منحصر به فرد نیرداخت، و در به در به سراغ کتابخانه‌های قدیمی شخصی و کتابداران و کتابفروشان و مجموعه‌داران مشهور و گمنام در هر گوشه از پنج قاره عالم نرفت.

استاد افشار از هر سفر خارج ارمنان‌های بسی نادر و ارزنده با خود می‌آورد؛ از آن جمله دستنویس یا تصویر نسخ خطی منحصر به فرد و کمیاب، فهرست کتب خطی بسیار کهن هر یک از کتابخانه‌ها بود که به همراه گزارش سفر خود منتشر می‌کرد و در ضمن آن یا جداگانه به معرفی برخی از نسخ خطی نویافته می‌پرداخت و شرحی از دیدار با ایران‌شناسان و دانشمندان در هر یک از کشورها می‌آورد و از گفت‌وگوها یا ملاقات با دانشمندان و بزرگان ایرانی دور از وطن شمه‌ای نقل می‌کرد. طی این سفرها گاه به دعوت رسمی مجامع علمی و بین‌المللی، با موضوعات ایران‌شناسی و غیر آن با صدها دانشمند و ایران‌شناس با ملیت‌های مختلف آشنا شد و باب مکاتبه و مبادله تحقیقات علمی درباره موضوعات ایران‌شناسی را با آنها باز کرد و در معرفی آثار آنان در باب موضوعات مربوط به ایران، و نیز معرفی تألیفات دانشمندان معاصر ایرانی به آنان،

۷. ایرج افشار، *گلگشت در وطن، سفرنامه‌چه ایرج افشار*، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴، فهرست نام اشخاص (ص ۶۳۹-۶۵۲)، در فهرست سفرنامه‌چه استاد افشار نام‌های فراوانی از جمله اسامی همسفران ایشان از این قرار (به ترتیب شماره تکرار در متن) ثبت شده است: منوچهر ستوده (۸۱)، احمد اقتداری (۴۱)، محمدحسین اسلام‌پناه (۳۶)، اصغر مهدوی (۳۳)، قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و مجید مهران (۱۷)، حبیب یغمائی (۱۳)، همایون صنعتی‌زاده (۱۲) و...
۸. استاد ایرج افشار، طی بیش از ربع قرن آشنایی مخلص با ایشان، همچون شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب همواره راهنمایم بودند؛ خصوص در معرفی منابع و پاس‌گویی به پرسش‌هایم، وقت و بی‌وقت، تلفنی یا بایم می‌کردند.

که به کار تدوین تاریخ کشاورزی ایران می‌آید فراوان است. به همین دلیل نکاتی که آموخته بودم و برایم اهمیت داشت یادداشت کرده بودم که تلفنی خدمتشان عرض کنم اما میسر نشد چون به مسافرت رفته بودند. مطالب و موارد یادداشت را در نامه‌های گنجانده، با پست خدمت ایشان فرستادم. چندی بعد که از سفر بازگشته بودند، دست خط عنایت‌آمیز ایشان را دریافت داشتم. چند سطر آن دلالت بر روح بزرگ ایران‌شناسی و ایران‌دوستی ایشان دارد که همواره، همانند شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، مشوق جدی این هیچمندان در باب تدوین تاریخ کشاورزی ایران و پژوهش درباره‌ی موضوعات و مباحث مربوط به آن چون زعفران، زیره، خرزه، یسته، خرما و ابریشم ایران و... بودند.



استاد ایرج افشار در مسیر راه‌های مختلفی، به‌منظور شناخت هرچه‌بیشتر ایران‌زمین و معرفی آثار و مظاهر فرهنگی و تمدنی آن، گام‌های منظم و مؤثری برداشت؛ از جمله در ضمن مطالعه و نسخه‌برداری از متون کهن منحصر به فرد یا نایاب، به معرفی هزاران کتاب و سند خطی پراکنده در سرتاسر عالم پرداخت. بسیاری از این نسخ خطی و نیز اسناد منحصر به فرد را با دقت تصحیح و به بهترین وجه ممکن به چاپ رساند و خیلی

از پژوهشگران علاقه‌مند به فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی را به طبع و نشر این گونه آثار ترغیب کرد و گاه تصاویر نسخ خطی متون کهن را در اختیارشان گذاشت یا برایشان تدارک دید.^۹ زان سو در محدوده‌ی مرزهای سیاسی کنونی ایران، ابنیه و آثار تاریخی بی‌شماری وجود داشته که بسیاری منهدم و خیلی نیمه‌ویران شده و معدودی برجاست. شمار زیادی نیز در زیر توده‌های خاک در اعماق مدفون است. افزون بر اینها درختان بسیار تناور همیشه‌سبز سرو، گز، کاج و بسی کهن‌سال، چون سرو ابرقو با عمر ۴۵۰۰ سال و دیگر اشجار با عمر بسیار، چون چنارهای عظیم با پیرامون ده متر و بیشتر، درختان بنه و پسته روی مقابر، مانند درخت پسته کهن‌سال روی مرقد شیخ احمد جام در تربت جام با عمر حدود هزار سال که در جای جای ایران بزرگ پراکنده و همچون درخت سرو کاشمر (دست کاشت زرتشت، برکننده متوکل عباسی) دارای حرمت‌اند، از مظاهر فرهنگی و فلاحتی ایرانی به حساب می‌آیند. از این گونه آثار و درختان کهن‌سال استاد ایرج افشار عکس‌هایی گرفته و در گزارش‌های سفر خود با شرحی مطلوب منتشر کرده‌اند. از آن جمله تصویری رنگی و بس زیبا از تک‌درخت پسته کهن‌سال

۹. استاد ایرج افشار در جهت ترغیب بسیاری از آشنایان و همکاران خود در امور تحقیق و تصحیح یاری‌های فراوانی رسانده‌اند از آن جمله آقایان قدرت روشنی زعفرانلو، کریم اصفهانیان و شادروان رسول دریاگشت و... این هیچمندان نیز رهین توجه و عنایت ایشان هستم. آشنایی با آثار استاد ایرج افشار به دوره دبیرستان مخلص (۱۳۳۳-۱۳۳۹) باز می‌گردد که در دبیرستان قطب در شهر تربت‌حیدریه کتابخانه‌ای دایر کرده بودم. در سال ۱۳۶۳ پیش‌نویس کتاب شناخت زعفران ایران را به انجام رساندم؛ نسخه‌ای از آن را به کتابفروشی تاریخ با مدیریت مرحوم بابک افشار (فرزند ارشد استاد افشار) بردم. فروشنده‌ی ایشان آقای سیدحسن موسوی از جوانان همدیاری مخلص بود. نامه‌ای به استاد ایرج افشار نوشتم، مبنی بر آنکه کار شناس بانک کشاورزی هستم و می‌خواهم ترک خدمت کنم. چند هزار جلد کتاب، و مطالعاتی در باب تاریخ کشاورزی ایران دارم و می‌خواهم به پژوهش در این باب ادامه دهم. شما را تا به حال ندیدم ولی از نوجوانی به مطالعه آثار شما ادامه می‌دهم. نامه و نسخه‌ی تایپ شده کتاب زعفران را به آقای موسوی دادم که به استاد افشار بدهد. چند روز بعد ایشان تلفنی مرا خواستند در کتابفروشی تاریخ خدمت ایشان رسیدم. خیلی خیلی تشویق کردند و مقدمه‌ای برای کتاب نوشته بودند. آدرس شادروان سیدمحمدعلی جمال‌زاده در سونیس را هم به من دادند و گفتند چون ایشان نخستین کتاب اقتصادیات را تحت عنوان گنج‌شایگان نوشته‌اند بهتر است شرحی هم ایشان برای این کتاب بنویسند. کتاب شناخت زعفران ایران با مقدمه شادروان سیدمحمدعلی جمال‌زاده و ایرج افشار در سال ۱۳۶۶ توسط انتشارات توس منتشر و خیلی زود نایاب شد. این کتاب را به روان پاک معلم اخلاق مرحوم حسینعلی راشد تقدیم کرده بودم. زان پس استاد ایرج افشار تا آخرین روزهای زندگی بر برکت و افتخار خود راهنمای مخلص بودند و خیلی جاها شفاهی و گاه کتبی از نوشته‌های این هیچمندان یاد می‌کردند؛ از جمله درباره‌ی مقاله «قل» در مجله بخارا (شماره ۱۶، اسفند ۱۳۷۹) نوشته‌اند: مضامین نوشته‌ای که از آقای محمدحسن ابریشمی درباره‌ی نقل در مجله معارف (شماره تازه، آبان ۱۳۷۹) چاپ شده در جمعی از دوستان نقل و نقل مجلس شد. کوشش‌های او را درباره‌ی زعفران و پسته که به صورت دو کتاب مستقل چاپ شده است می‌شناختم. ولی در خیالم خطور نمی‌کرد درباره‌ی مطالبی عادی و کوچک ذخیره‌ای بدین تفصیل و شیرینی در صندوق یادداشت‌های خود داشته باشد. معلوم می‌شود تتبع ایشان در متون، که بیشتر برای شناساندن معارف کشاورزی ایران بوده، موجب شده است مواد دیگری را که با تاریخ فرهنگی ملت ما مرتبط است گرد آورد و بدین سسته‌رفتگی در جامه مقاله‌ای عرضه کند. خصوصیت نوشته‌ی او درین است که برای مطالبی از نوع زعفران، پسته، نقل، خرما و... همان کاری را کرده است که صد سال پیش لوفر در کتاب سینو ایرانیکا Sino-Iranica انجام داد. لوفر چنین شناس بود و با مباحث ایرانی آشنایی عمیق داشت. در آن کتاب گیاهان و اوپه‌ای را که منشأ ایرانی یا چینی دارند و میان دو ملت تبادل یافته‌اند به‌طور عالمانه و بر مبنای زبان‌شناسی، فرهنگی، فلکوری و تاریخی معرفی کرده‌است. امروز ابریشمی از ایران شناسان است. ایران‌شناسی که دانستن تاریخ ادبیات و جغرافیا و تاریخ ایران در جنبه علمی اوست. مباحثی که پس از شادروان پیر استاد ما ابراهیم پورداو در زبان فارسی درباره‌ی گیاهان و آثار و احوال آنها توسط ابریشمی طرح می‌شود همان خصوصیت را دارد. از همین مقاله شیرین «قل» برمی‌آید که تنقلاط طبقات مختلف در ایران در دوره‌های مختلف چه می‌بوده است. ابریشمی از متون پهلوی و اشعار شاعران و نوشته‌های تاریخی و مطالبات عبید و... به‌شما می‌گوید «قل» چه معنی دارد و چه نقل‌هایی می‌ساخته‌اند و چه کسانی نقل می‌خورده‌اند. آفرین بر قلم او و بر تازه‌جوئی‌های او.

و فرهنگ ایران، جغرافیای طبیعی و تاریخی برخی از بلاد و تاریخ علوم و ادبیات را روشن می‌کند، همچنین بسیاری از جلوه‌های ازمیان‌رفته، بازیافته، و در حال انهدام را نشان داده، و اسباب و علل خلل‌ها و خرابی‌ها را آشکار ساخته است. بر این اساس، همان‌سان که استاد ایرج افشار، عمری در مسیرهای بسی دشوار و پرپیچ و خم طبیعی و تحقیقی راهنمای بسیاری از اساتید، پژوهشگران، نویسندگان و ایران‌شناسان بودند، آثار ایشان نیز رهگشای محققان رشته‌های مختلف علوم و فنون و هنر و ادبیات در عصر حاضر و سده‌های آینده خواهد بود، و ان‌شاءالله در برانگیختن همت و حمیت مردان و زنان ایرانی، به‌ویژه جوانان مسئول، برای نگهداری آثار تاریخی، میراث‌های فرهنگی و هنری و ادبی، آیین‌ها و جشن‌های ملی و مذهبی، و همچنین بازسازی و اعتلای فرهنگ و تمدن کهن دیار «ایران جاودان» مؤثر خواهد افتاد.

حاصل سخن آنکه استاد ایرج افشار برای معرفی عمق و دامنه فرهنگ ایرانی آنچه در توان داشتند انجام دادند و همه‌ایام عمر در پی جمع‌آوری آثار مکتوب و اطلاعات دست اول درباره جلوه‌های پنهان و آشکار آن، سرتاسر ایران و اطراف و اکناف گیتی را گشتند و نتایج آن را در هزاران صفحه منتشر کردند. این تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و از جان‌مایه‌گذاشتن‌ها از عشق منشأ دارد؛ به قول ادیب صابر ترمذی در قرن ششم:

گویند که هر چیز به‌هنگام بود خوش

ای عشق چه چیزی که خوشی در همه‌هنگام

استاد ایرج افشار از کودکی با کتاب مأنوس و به مباحث ایران‌شناسی توجه پیدا کرده‌اند. شادروان همایون صنعتی‌زاده می‌گفتند: «در مدرسه که بودیم، من و دوستان مشترکمان در زنگ تفریح به بازی فوتبال و والیبال می‌پرداختیم و ایرج در کنار میدان می‌ایستاد و سر از کتاب بر نمی‌داشت.»^{۱۲} بدین‌سان برای استاد ایرج افشار که همه‌ایام عمر خود را صرف شناختن، آموختن و معرفی ایران و فرهنگ و تمدن این مرز و بوم کرده‌اند اهدای عنوان «علامه» موجب شادمانی دانشمندان و ایران‌دوستان در سطح ملی و جهانی خواهد شد.

شاید کمتر کسی در عالم به اندازه استاد ایرج افشار در داخل و خارج از کشور برای تحقیق و پژوهش درباره موضوعات ایران‌شناسی و فرهنگ و تمدن ایران سفر کرده باشد^{۱۳} و شاید

۱۲. نقل به مضمون از شنیده‌های دوست ارجمند آقای کریم اصفهانیان، که خاطرات و یادداشت‌هایی از استاد ایرج افشار دارد.

۱۳. در این مورد بانوان زهره هدایتی (مدیر اجرایی نامه/ایران باستان) و هایده عبدالحسین‌زاده (مدیر اجرایی

خودرویی در کرانه‌های بیابانی شهر نائین، در نزدیک روستای هنفش، در سفر نوروزی ۱۳۸۳ گرفته و در مجله بخارا منتشر کرده و در ذیل آن شرحی. از جمله نوشته‌اند: «این عکس را به محمدحسن ابریشمی هدیه می‌کنم تا در تجدید چاپ کتاب بی نظیر پسته/ایران استفاده کند.» (نقل به مضمون چون به مجله بخارا دسترسی ندارم).



استاد ایرج افشار در سفرهای بسی دور و دراز در نواحی پرت و با راه‌های سخت و اغلب دور از دسترس، به روستائیان سری می‌زدند و از شیوه‌های زندگانی، کشاورزی، آبیاری، گفتگوها و گویش‌ها و نکات مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آنان یادداشت‌برداری می‌کردند.^{۱۰} در هر شهر و روستا که می‌رفتند، غالباً آشنایی داشتند و همواره مشوق کسانی بودند که اهل مطالعه بودند یا دستی به قلم می‌بردند یا ذوق تحقیق و تتبع داشتند.^{۱۱}

بدین‌سان می‌توان استنباط کرد که مجموعه آثار گرانسنگ و اقدامات بی‌شمار استاد ایرج افشار نشان‌دهنده و معرف بسیاری از اجزای ریز و درشت آثار تاریخی فرهنگ و تمدن ایرانی و نمایانگر جلوه‌هایی از آثار مکتوب در رشته‌های مختلف علوم، فنون، هنر و ادبیات است. افزون بر اینها، حاصل کوشش‌های استاد ایرج افشار، ضمن آنکه گوشه‌ها و زوایایی تاریک از تاریخ

۱۰. در آثار مختلف ایشان، از جمله در *سواد و بیاض*، مجموعه کمیته و ... به بسیاری از آداب و رسوم، خوراک‌ها، پوشاک‌ها، و واحدهای محلی آب و زمین، گویش‌ها و غیر آن پرداخته‌اند. از باب نمونه در سفر ۱۳۸۱ خود به خواف نوشته‌اند: «خواف مظهری است از زندگی سنتی خراسان، هنوز جایی است قدیمی. هنوز شهری است که دستار به سرهای تحت‌الحمکدارها با پیراهن‌های بلند و سفید، بیننده را با هوای خراسان کهن همساز می‌کنند و به یاد می‌آورند مردمان روزگار فردوسی را که به همین شکل لباس می‌پوشیده‌اند ...» (گلگشت در وطن، سفرنامه ایرج افشار، ص ۳۱۷).

۱۱. از باب نمونه، در عبور از شهر تربت حیدریه در سفر ۱۳۸۱ (با اشاره به دیدار از آن در سال ۱۳۶۱ «به همراهی حبیب یغمائی، دکتر تقی تفضلی، احمد اقتداری، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و علیقلی جوانشیر»، با دیدار از مزار قطب‌الدین حیدر و ابنیه آن، ضمن وصف پیشینه تاریخی شهر و وجه تسمیه آن نوشته‌اند: «بهترین وصف از شهر تربت را باید در کتاب بسیار خوب و دلاویزی خواند که محمدرضا خسروی به نام *جغرافیای تاریخی ولایت یازوه* نوشته است.»



هیچ کس به اندازه ایشان کتاب‌های خطی و نسخ کمیاب و منحصر به فرد فارسی را ندیده و لمس نکرده باشد^{۱۴} و شاید تعداد کلماتی که ایشان مرور کرده یا نوشته‌اند با تعداد

نشر دانش در مرکز نشر دانشگاهی با نظر این هیجمدان موافق بودند.
۱۴. این نظر مورد تأیید آقایان کریم اصفهانیان و سیدفرید قاسمی که شناختی از استاد ایرج افشار و انبوه آثار ایشان دارند نیز هست.

ضربان قلب پرمهرش طی ۸۵ سال زندگی پربار و برکتش (۳۱۲۷۳۲۰۰۰۰=۳۱۲۷۳۲×۳۶۵×۲۴×۶۰×۷۰) تناسبی نزدیک داشته باشد. روانش شاد و به همان تعداد بر ارواح پاک روان شادان استاد ایرج افشار، پدر، مادر، همسر و فرزند ایشان درود باد.



به یاد روان شاد ایرج افشار

عبدالعلی ادیب برومند*



رسید، از نوع آثاری بود که بایستی از زاویه انزوا به در آمده، منتشر می‌گردید و آن رادمرد شریف از تحمل زحمت‌های فراوان در چاپ و نشر این کتاب‌ها روگردان نبود. سرپرستی و انتشار چند دوره مجلات/ینده و راهنمای کتاب و چندین جلد فرهنگ/یران زمین و مقالات گوناگون درباره ایران‌شناسی از کارهای پر ارج و مقداری است که این مرد بافضیلت به انجام رسانده و هر یک یادگار گرانبهایی است از دوران زندگی دانشمندی که با توجه به تحرکات و اقدامات خردمندانه دیگر هنر خوب زیستن را به دیگران تعلیم می‌داد: تشکیل انجمن‌های تحقیقی و دعوت از پژوهشگران و ادیبان کشور به شرکت درین گردهم‌آیی در اصفهان و کرمان و یکی دو استان دیگر از جمله اقدامات سودمندی است که به همت این ایران‌شناس گرانقدر سامان می‌گرفت و عده‌ای را به تحقیق در زمینه‌های گوناگون فرهنگی و باز نمودن آنها در این جلسه‌های پژوهشی برمی‌انگیخت.

ارتباط ایرج افشار با ایران‌شناسان بیگانه مایه انگیزش بیشتر آنان به این کار و موجب علاقه افزون‌تر خودش به ایران‌شناسی بود که از گونه اقدامات وطن‌خواهانه او به شمار می‌رود و در خور انکار نیست. من با اظهار تأسف و اندوه بی‌کران درگذشت این دوست بزرگوار را به جامعه فرهنگی کشور و بازماندگان آن روانشاد تسلیت می‌گویم و شادی روح و آمرزش او را از خداوند بخشایشگر خواستارم.

نخستین بار که با روان شاد ایرج افشار آشنا شدم، در سال ۱۳۴۲ در خانه زنده‌یاد الهیار صالح بود که مورد ارادت خاص این بنده و ایرج افشار قرار داشت. پیش از این با پدر آن روان شاد آشنایی و دوستی داشتم و به حکم دلبستگی بسیاری که مرحوم محمود افشار، رحمة الله علیه، به شعر و ادب داشت، لطفی در خور سپاس نسبت به نگارنده پیدا کرده، گاه تنها و گاه با مرحوم الهیار صالح مرا در خانه سرفراز می‌فرمود و با شعرخوانی متقابل و مشورت‌های ادبی و حقوقی یکی دو ساعت می‌گذشت. او از میهن‌دوستان راستین بود که به فرهنگ ملی علاقه وافر داشت و در کارهای خیر بسی فراخ‌دست می‌نمود. بعد، دوستی نگارنده با ایرج افشار در تمام مدت زندگانی آن زنده‌یاد ادامه داشت و پیوندم با مجله/ینده و رفاقتم با ایرج افشار قطع نشد. آنچه از او به یاد دارم خاطرات خوب، مهربانی، اخلاق انسانی و درست‌رفتاری است.

ایرج افشار از جمله ایران‌دوستان عامل به نیت وطن‌خواهانه خود بود که عملاً میهن‌دوستی خود را به ثبوت می‌رسانید و در این باره از کوشندگی‌های نمایانی که داشت دست‌بردار نبود.

وی با شوق و ذوق فراوان در درون و بیرون کشور این سو و آن سو می‌گشت تا پاره‌ای از آثار باستانی یا به نحوی جالب توجه این مرز و بوم را بشناسد و به گونه‌ای آنها را یادداشت و مطرح کند یا یافته‌های دیگران را ارج نهد و از دستبرد فراموشی برهاند. بسیاری از کتاب‌ها که با کوشش و معرفی او به چاپ

* شاعر و مصحح نسخ خطی

